



رازمیک داوتیان (داودیان)

هموطنان عزیز، من هم در راه استقلال وطن جان باختم. دوستان، در شهادتم ناراحتی نکنید، زیرا از بدو انقلاب، جانبازی در راه وطن و حفظ این آب‌وخاک، هدف نهایی من بود.

فهرست مندرجات

- ۱ - تولد
- ۲ - مبارزات انقلاب
- ۳ - شهادت
- ۴ - رازمیک به روایت برادر و خواهرش
- ۵ - افتخار به لباس سربازی
- ۶ - یتیم‌نوازی رازمیک
- ۷ - وصیت‌نامه
- ۸ - منبع

تولد

رازمیک فرزند چهارم خانواده در تابستان ۱۳۳۹ در روستای میلاگرد از توابع فریدون در استان اصفهان چشم به جهان گشود. دوران کودکی وی در زادگاهش گذشت. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه ارامنه تونین تهران سپری گشت. او سپس وارد مقطع راهنمایی گردید، لیکن به علت علاقه شدید به کار، دست از تحصیلات کشیده و در يك کارگاه آهنگری به کار مشغول گردید.

مبارزات انقلاب

رازمیک در مبارزات انقلاب اسلامی شرکت داشت و پس از پیروزی انقلاب پانزده ماه با نهادهای انقلابی مثل سپاه همکاری می کرد. او در ابتدای سال ۱۳۵۹ به خدمت رفت. بعد از طی سه ماه دوره آموزشی در بیرجند، به تهران منتقل و مدت سه ماه را نیز در تهران خدمت کرد. پس‌ازآن به جبهه خرمشهر و آبادان منتقل شده و به نبرد با نیروهای متجاوز بعثی پرداخت.

شهادت

در روز شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۰، حین درگیری شدید با سربازان دشمن چند گلوله به پهلو و سینه اش اصابت کرده و این سرباز شجاع سپاه اسلام بر اثر شدت جراحت وارده و خونریزی شدید به شهادت رسید. پیکر مطهر شهید رازمیک بعد از انتقال به تهران و انجام تشریفات مذهبی با بدرقه هزاران نفر از ارامنه تهران، سایر هموطنان مسلمان، نمایندگان ارتش و سایر نهادهای دولتی در قطعه شهدای ارمنی جنگ تحمیلی در تهران به خاک سپرده شد.

رازمیک به روایت برادر و خواهرش

من برادر کوچک‌تر او بودم. روز آخر که به همراه دو برادر دیگرم او را به میدان راه‌آهن می‌رساندیم، نزدیک به عید پاک مسیحی بود و مادرم اصرار داشت که رازمیک بماند و همراه خانواده باشد. اما او اصرار به رفتن نمود و می‌گفت: هم‌زمانم منتظر من هستند و حتماً بایستی برگردم. روز عاشورا بود و خیابان‌ها مملو از جمعیت. به خاطر دارم که چقدر ناراحت بودم از ترس اینکه مبادا به قطار نرسد. سرانجام از کوجه‌پس‌کوجه‌ها توانست خود را به‌موقع به قطار برساند. توصیه او به ما که برادر کوچک‌ترش بودیم این بود که درس بخوانیم. وی به تحصیلات اهمیت می‌داد و از ما می‌خواست تا آن چیزی را که او نتوانسته بود به دست آورد، به دست آوریم. نمی‌توان فردی را پیدا نمود که از رازمیک دلگیر یا ناراحت باشد. جداً پسری بود که همه از او راضی بودند.

افتخار به لباس سربازی

او هیچ‌گاه از سختی‌های جبهه برایمان چیزی نمی‌گفت. از شب‌هایی که با هم‌زمانش در سنگر می‌گذراند، تعریف می‌نمود. همیشه می‌گفت: من به لباس مقدس سربازی‌ام افتخار می‌کنم. او از این‌که لباس پرافتخار سربازی را به تن داشت، بسیار خرسند بود. کار همیشگی من این بود که هرگاه از مدرسه به خانه بازمی‌گشتم، درب جعبه پست را بازکنم تا ببینم از رازمیک نامه‌ای آمده یا خیر؟

یتیم‌نوازی رازمیک

پسر همسایه‌ای داشتیم که همیشه او را به خانه می‌آورد. وقتی از او دلیل این کار را می‌پرسیدیم، جواب می‌داد: گناه دارد، او پدر ندارد. نمی‌دانید چقدر سخت است وقتی پسرچی‌های پدر نداشته باشد. حالا آن پسر کوچک بزرگ‌شده و صاحب‌خانه زندگی است و مرتباً به مادرم سر می‌زند. وقتی برادرم به مرخصی می‌آمد، مادرم به‌زور لباس‌ها و کفش‌هایش را از تنش بیرون می‌آورد. او می‌گفت: با این لباس‌ها، احساس دیگری دارم. او به مرخصی می‌آمد، اما تمام فکر و ذکرش، دوستانش در جبهه بودند...

...هموطنان عزیز، من هم در راه استقلال وطن جان باختم. دوستان، در شهادتم ناراحتی نکنید، زیرا از بدو انقلاب، جانبازی در راه وطن و حفظ این آب و خاک، هدف نهایی من بود. در لباس سربازی به این افتخار رسیدم تا نامم در زمره وطن دوستان ثبت شود...

منبع

بوداغانس، آرمان، گل مریم، نشر صریر، تهران، ۱۳۸۵، ص ۲۲۵-۲۲۸

رده‌های این صفحه : شهیدان ارامنه | شهیدان ارتش | شهیدان استان تهران | شهیدان تهران | شهیدان جبهه آبادان | شهیدان سرباز(ارتش) | شهیدان متولد 1339 | شهیدان 1360